

بیا فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم، بساط مرگ و ماتم در کشور خود بر اندازیم؟

– یادداشتی پیرامون دور جدید اعدام فرزندان مردم به جرم "محارب" و عضویت در احزاب اپوزیسیون –

ناصر ایرانپور

است، چرا که در آن به نیابت و به نام موجودی کشتار می‌شود که امکان پرسش از آن در مورد درستی و نادرستی آن وجود ندارد. با مشروعیت دینی می‌توان کسی را که به اسلام اعتقاد نداشته باشد، چون "محارب با خدا" و "مفسد فی‌العرض" کشت، کسی را به جرم اینکه مثلاً دین دیگری پذیرفته است، بعنوان "مرتد" کشت، کس دیگری را چون به این دلیل که این یا آن آیه و یا حدیث یا تفسیر را نپذیرد، چون "مشرک" کشت، کس دیگری را تنها به صرف اینکه درک دیگری در مورد اسلام داشته باشد، چون "منافق" کشت...

آیا مردم ایران همچون رژیم می‌خواهند؟ آیا کشتن هزاران هزار انسان مجاهد، کمونیست، یهودی، بهائی، مسیحی، اهل تسنن، ... تنها به جرم اینکه باورهای دینی یا مذهبی حاکمان اسلامی را نمی‌پذیرفتند، کافی نیست و ما باید همچنان نظاره‌گر کشتار انسانها به جرم "محارب با خدا" و رسول خدا" باشیم؟ اصلاً از خود پرسیده‌ایم که چگونه جوانی بیست و چند ساله می‌تواند به "حرب" (جنگ) خدا و "رسولش" برود؟! آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا انسانی که تنها به جرم اینکه در گروهی سیاسی عضو است سزاوار مرگ باشد؟ آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا باید تبلیغ بر علیه حکومت امری طبیعی و حق هر انسانی نباشد؟ آیا ...

به باور من باید در رهگذر پاسخ به این پرسشها قبل از هر چیز مبانی فکری و سیاسی و دینی و مذهبی حکومت نشانه بروند و موضوع کارزارهای روشنگرانه و تبلیغی و ترویجی قرار گیرند.

اگر مدعی شویم که دین مردم و دستگاه نظری حاکمان، اسلام است، نمی‌توانیم ادعا کنیم که استقرار جمهوری اسلامی در ایران و به ویژه ضرب و شتم و قلع و قمع مخالفان دینی و سیاسی، آنهم با چنین سببیتی، خلق الساعه، سرنوشت محتوم ما و بدون پیوند با زمینه‌های فرهنگی ریشه‌دار درون جامعه‌ی ما که اصلی‌ترین آن از نظر آقای آرامش دوستدار، فیلسوف ایرانی، "دین خوبی" است، می‌باشد.

من نیز معتقدم: تا زمانی که با خود صادق و صریح نباشیم و با دین – حال به هر دلیل – همچنان مماشات کنیم و آنرا از دایره‌ی بحث و انتقاد خارج سازیم، آری، تا زمانی که تابوشکنی نکنیم و با فرهنگ دین‌گرایانه و دین‌مشنانه و با نظام حقوقی، قضایی، جزایی اسلام وداع نکنیم، زمینه برای استمرار استبداد شیخی در جامعه‌ی ما همچنان باقی خواهد ماند و روزنه و شانس واقعی برای دستیابی به آزادی و رعایت شخصیت و حیثیت و کرامت انسانی وجود نخواهد شد. لذا اکنون که خانه از پای‌بست ویران است، باید طرحی نو بر انداخت، انتخابی نو کرد. و با عنایت به مشکلات برشمرده انتخاب واقعی انتخاب بین حکومت دینی و حکومت غیردینی، بین حکومت اسلامی و حکومت انسانی خواهد بود و نه چیزی کمتر از آن.

باید به جای دین‌گرایی خردگرایی و انسان‌گرایی پیشه کنیم و با برچیدن حکومت اسلامی ایران و برافراشتن پرچم حکومتی انسانی، نظامی بر اساس عقلانیت و دستاوردهای بشر مترقی بنا سازیم که در آن عضویت در حزب مخالف، اعتقاد دینی و غیردینی و تبلیغ برای اعتقادات سیاسی و دینی و مذهبی و غیردینی خود سبب زندان و شکنجه و مرگ انسانها نشود. یقین داشته باشیم تنها در پرتو چنین حکومتی انسانهای آزاده‌ای چون احسان فتاحیان و فسیح یاسمنی و زینب بایزیدی به جرم "محارب" به جوخه‌ی اعدام سپرده نخواهند شد.

باز بوی مرگ عزیزان به مشام می‌رسد، باز ناله مادران داغدارمان به سمع می‌رسد، باز خبر رسید که حکومت اسلامی ایران جان انسانهای آزاده‌ی دیگر را گرفت. پنداری نه تنها پایانی برای گرفتن جان انسانها از سوی حاکمان اسلامی نیست، بلکه شواهد حکایت از گسترش موج این اعدامها نیز دارد. چه باید کرد؟

طبیعی است که باید در مقابل آن ایستاد و کارزاری داخلی و جهانی بر علیه آن راه انداخت. اما اینکه انتظار داشته باشیم، پدیده‌ی زندانی سیاسی و اعدام دگراندیش سیاسی و فلسفی در زمان موجودیت این حکومت خاتمه یابد، انتظاری عبث است.

پیداست که شکنجه، زندان، اعدام مختص و منحصر به حکومت اسلامی ایران نیست و برخی از دیکتاتورهای دنیوی جهان نیز از این ابزارها بهره می‌گیرند. اما آنچه حکومت اسلامی ایران را از آنها متمایز می‌سازد، وجه دینی این سرکوب است. آری، کشتار در جمهوری اسلامی تنها به دلایل سیاسی صورت نمی‌گیرد، بلکه باورهای فلسفی دیگر، ترک و تغییر دین اسلام، تبلیغ برای دینی دیگر و حتی دگراندیشی دینی و مذهبی تحت عناوینی چون "منافق" و "محارب" نیز اتهام و جرم محسوب می‌شوند و در صورت محرز شدن آن ممکن است منجر به مرگ نیز بشوند.

از آنجا که دین، به ویژه دین اسلام – اگر در اقلیت و اپوزیسیون نباشد و در حصار قانونی قرار گرفته نشده باشد – مدارایی نمی‌شناسد و با حقوق فردی، حق انتخاب باور دینی و فلسفی و دموکراسی و حقوق زنان و آزادی و دگراندیشی سر سازگاری ندارد، از اختلاط آن با حکومت و سیاست معجونی خلق خواهد شد که نمونه‌های آن را تاکنون در ایران، افغانستان و عربستان سعودی شاهد بوده‌ایم. بنابراین از حکومت اسلامی ایران همان تراود که در اوست.

صدالبته که در میان کنشگران و روشنفکران "اسلامی اقلیتی کوچک چون استثناء پیدا می‌شود که چنین درک غیردمکراتیکی از اسلام ندارد که البته بر همین اقلیت هم همان می‌رود که بر دگراندیشان فلسفی و لائیک می‌رود. این استثناء اما، خود تأیید قاعده است و نه نفی آن. لذا به اعتقاد من باید بر خلاف ادعای عده‌ای که خلیفات انسانی و آزادگی خود را بطور نامأنوس به اسلام تعمیم می‌بخشند و از آن چهره‌ای مطلوب، اما موهوم و غیرواقعی ارائه می‌دهند، معترف شویم که حکومت اسلامی ایران مهمترین قوانین چون قانون مجازات اسلامی و غیرانسانی و متحجرانه‌ی خود را بر اساس شرع اسلام تنظیم نموده است. در غیراینصورت اتهامات و جرایم نامبرده معنایی نمی‌داشتند. این حکومت به اندازه‌ی کافی استبدادی و وحشتناک می‌بود، اگر کسی را تنها به جرم "تبلیغ علیه نظام اسلامی" و یا "عضویت در احزاب منحلّه" (!!!) اعدام می‌کرد. اما پنداری برایش این اتهامات کافی نیست و باید به کالبدشکافی ذهن انسانها نیز پردازد و آنها را از این حیث هم تفتیش و مجازات کند و این تنها از حکومت تفتیش عقاید کلیسایی و اسلامی برمی‌آید.

به هر حال، باید همین اقلیت دگراندیش هم – حتی اگر آنرا با شفافیت هم بر زبان نیاورد – به همین استنتاج رسیده باشد. در غیراینصورت شاخص‌ترین چهره‌های آن در ایران و کشورهای عربی و اسلامی خواهان یک نظام سکولار و جدایی دین از حکومت نمی‌شدند. آنها اکنون دیگر به نیکی درک کرده‌اند که استبداد دینی، به ویژه اگر به قول آقای اکبر گنجی با "تعبیر فاشیستی" از آن هم همراه شده باشد، بدترین نوع استبداد